

فرایندشناسی برون‌رفت استنباط حکم از چالش تعارض دلیل نقلی و دلیل عقلی*

ابوطالب نظری**

مرتضی نوروزی (نویسنده مسئول)***

حسنعلی اخلاقی امیری****

چکیده

استنباط حکم فقهی در یک مسیر و سازوکار معین، گاه با چالش‌هایی مواجه می‌شود که مجتهد باید برای برون‌رفت از آن و به فرجام رساندن صدور حکم، چاره‌جویی نماید. یکی از این چالش‌ها تعارض یک دلیل نقلی با دلیل عقلی است، که سازوکار رسیدن به برآیند آن، مسئله این پژوهش است و از آنجایی که پیشینه فربهی ندارد، شاخص جدید بودن این مقاله نسبت به آثار مشابه نیز به شمار می‌رود. این پژوهش در جغرافیای بین‌رشته‌ای فقه و اصول و به روش توصیفی، تحلیلی فرایند چگونگی برون‌رفت از چالش تعارض دلیل نقلی با دلیل عقلی را محور سؤال اصلی خود قرار داده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد در تعارض دلیل نقلی و عقلی اگر دلیل نقلی معتبر باشد، در فرض تعارض با دلیل عقلی غیر ضروری، دلیل نقلی مقدم است و اگر دلیل عقلی از ضروریات و قطعیات باشد، دلیل عقلی بر نقلی مقدم است. اصولیان اهل سنت، اجماع دارند که در تعارض قیاس و خبر واحد اگر جمع میان آن‌ها ممکن نباشد، دلیل ظنی ارجح، مقدم است؛ اما در اینکه کدام یک از این دو ارجح است، اختلاف دارند؛ لیکن از نگاه شیعه به دلیل معتبر نبودن «قیاس»، چنین تعارضی اساساً شکل نمی‌گیرد.

کلید واژه‌ها: فقه شیعی، استنباط حکم، تعارض ادله، اجتهاد، اصول فقه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۰۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲ - نوع مقاله: علمی، ترویجی.

** دکتری فقه و معارف جامعه المصطفیٰ العالمیه خراسان / nazariabotaaleb@gmail.com

*** استادیار گروه فقه و معارف اسلامی جامعه المصطفیٰ العالمیه خراسان/

morteza_noruzi@miu.ac.ir

**** استادیار گروه فقه و معارف اسلامی جامعه المصطفیٰ العالمیه خراسان/

hasanali_akhlaghi@miu.ac.ir



مقدمه

مطالعه در فراوانی، ماهیت و ساختار گزاره‌های عملی دین اسلام نشان می‌دهد، بخش زیادی از گزاره‌هایی که در قرآن و روایات در حوزه رفتاری بیان شده، متولی بیان احکام فقهی مسلمانان است؛ البته این گزاره‌ها در مواردی نیاز به تبیین و موشکافی دارد که پیامبر اکرم ﷺ عهده‌دار آن است؛ «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». (نحل: ۴۴) در اندیشه شیعی، این تبیین را علاوه بر شخص پیامبر ﷺ ائمه معصومان علیهم‌السلام نیز می‌توانند انجام دهند. لیکن در دوران محرومیت از ذوات مقدس ائمه اطهار علیهم‌السلام و در مواجهه با پرسش‌های نو، اما سازوکار استنباط احکام شرعی از منابع خاص تعیین شده است تا متشرعان باب عمل به اوامر و نواهی دینی را بر خود بسته نبینند؛ چه اینکه دین اسلام، دین کاملی است که برای تمامی نیازهای بشر پاسخ دارد.

سازوکار استنباط احکام شرعی از نگاه شیعی مبتنی بر استفاده از ادله اربعه است؛ ادله اربعه یا «ادله چهارگانه» اصطلاحی در علم اصول فقه است که به منابع چهارگانه معتبر فقهی برای استنباط احکام شرعی اطلاق می‌شود. این منابع عبارت‌اند از کتاب، سنت، اجماع و عقل که فقیه بر اساس این منابع معتبر، حکم شرعی را استنباط می‌کند. اعتبار و حجیت این چهار دلیل در مبحث حجج اصول فقه اثبات می‌شود. در مقابل ادله اربعه، ادله غیرمعتبر قرار دارند که نمی‌توانند منبعی برای استنباط باشند مانند قیاس، استحسان و سد ذرایع.

با این همه، گاه مجتهد برای استنباط حکم شرعی با چالش مواجه می‌شود؛ به این شکل که برخی ادله با دیگر ادله در مقام هم‌وردی و تعارض قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، مدلول یک دلیل حکم بر «حرمت» دارد و مدلول دلیل دیگر حکم بر «اباحه» یا «حلیت»!

در این مقام، فرایند و سازوکارهایی تعیین شده است که این پژوهش صورت تعارض یک دلیل نقلی با یک دلیل عقلی را به شیوه توصیفی، تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای مورد پژوهش قرار داده است.



تلاش مجتهد برای استنباط حکم شرعی زمانی مفید فایده است که منتج به نتیجه شود، لذا چنانچه در این فرایند، چالشی برای استنباط حکم به وجود بیاید، نمی‌توان این فرایند را به این بهانه در نیمه راه رها نمود، از این رو اهمیت و ضرورت پرداختن به رهیافت برون‌رفت از مسئله تعارض ادله، بسیار روشن است، زیرا بدون حل تعارض ادله، استنباط احکام فقهی بسیاری از موضوعات، ممکن نخواهد بود، چه اینکه هرگونه اظهار نظر و بیان حکم فقهی مسائلی که ادله در مورد آنها متنافی و ناسازگار است، نیازمند داشتن راهکار علمی مقبول، برای رفع تعارض ادله است.

تفحص در میان متون اصلی بیانگر این مطلب است که بحث از «تعارض ادله» پیشینه‌ای به قدمت پیدایش علم اصول دارد، چندان که برخی معتقدند قدمت این دانش را باید در تاریخ صدر اسلام جستجو کرد. (عزیز برزنجی، بی تا: ۱۰)

در میان آثار علمای بزرگ شیعی، این بحث در آثاری همچون «العهده فی اصول الفقه» شیخ طوسی آمده است. علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ هـ ق) نیز در دو اثر اصولی خود یعنی «مبادی الوصول الی علم الاصول» و «تهذیب الوصول الی علم الاصول»، بحث تعارض را مطرح نموده است. میرزای قمی (۱۱۵۰-۱۲۳۱ هـ ق) نیز از شمار علمای شیعی است که خاتمه کتابش را به این موضوع اختصاص داده است.

چنان که در مقدمه نیز گفته شد، شیخ انصاری در خاتمه کتاب «فرائد الاصول» و محقق خراسانی در مقصد هشتم «کفایه الاصول» مبحث تعارض را مورد بحث و کنکاش قرار داده‌اند و امام خمینی علیه السلام کتابی مستقلی در این زمینه به نام «التعادل و الترجیح» به نگارش در آوردند.

در میان اندیشمندان اهل سنت نیز می‌توان از ابن ادریس شافعی نام برد که در کتاب «اختلاف الحدیث» این بحث را مورد پژوهش قرار داده و همچنین، از کتاب «تأویل مختلف الحدیث» ابن قتیبه دینوری یادآور شد که به موضوع تعارض ادله پرداخته است.

آثار گذشته این موضوع را به صورت کلی بررسی کرده یا نماینده یک تفکر بوده‌اند.



در میان آثار جدید اما موضوع این پژوهش، پیشینه‌ای ندارد و پیش‌تر نگارشی در این موضوع انجام نشده است، لذا نویسنده با عطف به این کمبود کوشیده است با ورود به این حوزه، به دنبال تبیین دقیق و گویاتری از روند رهیافت تعارض ادله در تعارض دلیل نقلی با دلیل عقلی از نگاه اندیشمندان فریقین باشد، تا ایضاح شایسته‌ای را در مسئله ارائه دهد.

پژوهش با در نظر داشت فرضیه‌های ذیل، روند سامان‌یافتن و قبول یا ابطال آن‌ها را پیش گرفته است:

- حکم تعارض ادله نقلی با ادله عقلی، در تمام موارد یکسان نبوده و بسته به گزاره مدنظر متفاوت است؛

- سازوکار رفع تعارض ادله نقلی و عقلی از نظر فریقین متفاوت است؛

- جدای از اختلاف آرای فریقین، اصولیان اهل سنت نیز آرای واحدی ندارند.

تبیین کلید واژه‌های پژوهش، به ویژه واژه «تعارض» در لغت و اصطلاح، پیش‌زمینه ضروری بحث است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی «تعارض ادله»

تبیین مفاهیم پژوهش نیازمند بررسی دو حوزه لغوی و اصطلاحی واژگان است، بر این اساس، به ترتیب معانی لغوی و اصطلاحی واژه «تعارض» مورد مذاقه قرار خواهند گرفت. لیکن از آنجایی که «تعارض ادله» یک ترکیب واژگانی است، نخست به تعریف واژه «ادله» اشاره خواهد شد.

۱.۱. ادله

«ادله» جمع واژه «دلیل» و به معنای «برهان‌ها» و «حجت‌ها» است (فرهنگ معین، ذیل واژه) اما در معنای تخصصی و در حوزه دانش اصول، «دلیل» به چیزی گفته می‌شود که قابلیت استنباط حکم شرعی از آن وجود دارد؛ به بیان دیگر، وسیله‌ای است که مجتهد را وجداناً یا تعبداً به حکم واقعی می‌رساند. این تعریف شامل ادله قطعی و ظنی معتبر (امارات) می‌گردد، اما اصول عملی را در بر نمی‌گیرد،



زیرا این اصول به منظور تعیین وظیفه عملی مکلف در حالت شک به کار می‌رود. برخی از اصولی‌ها حکم شرعی را اعم از حکم واقعی و ظاهری معنا کرده‌اند. (صدر، بحوث فی علم الاصول، ۱/ ۲۱؛ نائینی، اجود التقریرات، ۳/۱؛ برزنجی، التعادل و التراجیح بین الادلة الشرعیة، ۱/ ۲۴)

۲.۱. مفهوم «تعارض»

«تعارض» در تقسیم‌بندی واژگان عربی، مصدر و از باب «تفاعل» است. ماده اصلی این واژه «عرض» است که یکی از معانی آن «معارضه کردن یکی با دیگری است». (خولی شرتونی، بی تا: ۲/ ۷۶۵)

یکی دیگر از نویسندگان نیز با تأکید بر اختلاف عرضی دو دلیل، می‌گوید تعارف در لغت عرض اندام یک مسئله در برابر مسئله دیگر است. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۲/ ۴۵۱)

دقت در این واژه نشان می‌دهد، معنای لغوی آن با در نظر داشت نسبت بین دو امر بیان شده است؛ در واقع زمانی این معنا تحقق پیدا می‌کند که هر یک از دو امر نسبت به دیگری، اظهار وجود نماید. این بدان معناست که این معنا از قرار گرفتن یک امر در عرض امر دیگر گرفته شده و بیانگر یک رابطه عرضی بین آن دو است.

جوهری در «صحاح» و برخی اهل لغت برای آن معنای «ظاهر شدن» و نیز «اظهار» و «ابراز» را ذکر کرده‌اند. (جوهری، ۱۴۱۸، ذیل واژه؛ صفی‌پور، ۲۰۱۵: ۸۱۸/۴)

مستفاد از معنای لغوی، می‌توان گفت تعارض ادله یعنی هر یک از دو دلیل در مقابل دیگری ظاهر شده و نسبت به یکدیگر ابراز وجود می‌کنند. همین معنا با توجه به نظر فراهیدی در «العین» نیز تقویت می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۷۱)

مؤلف بر این نظر است که از میان معانی مذکور، هر سه معنا در محل بحث متناسب است، زیرا هر یک از دو دلیل، در فرض تعارض، در مقابل هم ابراز وجود



کرده و خود را در برابر دیگری از نظر حجیت هم عرض و اندازه می‌دانند و سر جنگ و ناسازگاری دارند.

در اصطلاح اصولی‌ها برای این واژه، معانی مختلفی تعبیر شده است که از میان تعاریف علمای شیعی به دو تعریف اشاره می‌شود؛ دیدگاه شیخ انصاری و دیدگاه آخوند خراسانی.

شیخ تعارض را ناسازگاری مدلول دو دلیل می‌داند که این تنافی و ناسازگاری خود را در قالب تناقض یا تضاد نشان می‌دهد (انصاری، ۱۴۱۱: ۲/۷۵۰)

آخوند خراسانی بر این نظر است که تعارض، تنافی و ناسازگاری دو یا چند دلیل در مقام دلالت و اثبات است به شکل تناقض یا تضاد. (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲: ۳/۲۹۱)

با این تعریف، آخوند مواردی را از شمول تعریف خارج کند که جمع عرفی میان آن‌ها ممکن باشد؛ مانند مواردی که یک دلیل بر دلیل دیگر، «ورود» یا «حکومت» دارد یا مخصص یا مقید دیگری به شمار می‌رود.

مروری بر تعاریف علمای اهل سنت بیانگر این مطلب است که تعریف آنان نیز به تعاریف شیعی نزدیک است.

تعریف اصطلاحی تعارض در کتب اصولی اهل سنت بسیار نزدیک و شبیه تعاریف اصولیان شیعه است. برای نمونه، به سه تعریف اصطلاحی تعارض از دیدگاه اهل سنت اشاره می‌شود.

در یکی از این تعاریف آمده است، «تعارض» عبارت است از تنافی و ناسازگاری دو یا چند دلیل در مقام دلالت، به شکل تناقض یا تضاد. (زحیلی؛ ۱۹۸۶: ۲/۱۲۰؛ کنوی، ۲۰۰۲: ۲/۱۸۹؛ شوکانی، ۱۴۲۴: ۸۸۳) این تعریف، تعریف مشهور اهل سنت از «تعارض» است.



غزالی در «المستصفی من علم الاصول» می‌نویسد: تعارض عبارت است از تدافع و ناسازگاری دو حجت برابر و مساوی در رتبه، به گونه‌ای که هر یک ضد دیگری را واجب می‌کند. (غزالی، ۱۳۹۰: ۲/۱۸۹)

به نظر می‌رسد در برابند تعریف‌های ذکر شده، در نظر داشت این نکته راهگشا باشد که نوع تعریف «تعارض» بستگی به نوع چینش و بیان مباحث دانش اصولی دارد، اگر مباحث تخصیص، تقیید، حکومت و غیره مستقل و جدای از باب تعارض ادله و امارات ذکر شود، در این صورت تعارض را می‌بایست به گونه‌ای معنا کرد که این مباحث از شمول آن خارج باشد و اگر مباحث مذکور در باب تعارض ادله و امارات، مطرح شود، در این صورت می‌توان تعارض را به قسمی تعریف کرد که این مباحث را نیز در بر بگیرد. بنابراین بسته به گستره و شمول مباحث، نوع تعریف نیز متغیر خواهد بود.

۳.۱. بررسی حوزه معنایی مشترک

بررسی حوزه معنایی مشترک درباره این اصطلاح، به این معناست که زمان بحث از «تعارض ادله» در اصول فقه، مرسوم است که مباحث زیر مجموعه آن را با اصلاح «تعادل و تراجیح» نیز یاد می‌کنند. بر این اساس سرفصل‌های مباحث اصولی بیانگر این مطلب است که در بسیاری از منابع اصولی، به جای استفاده از واژه یا سرفصل «تعارض» بیشتر با عنوان «تعادل و تراجیح» روبه‌رو هستیم که موضوع آن‌ها نیز به طور غالب، روایات متعارض است؛ اما باید گفت در مقایسه تعبیر «تعادل و تراجیح» و «تعارض ادله» و «تعارض الادله» و الامارات» و «تعارض الادله الشرعیه» و «تعارض» به ادله‌ای تعبیر و عنوان «تعارض»، بر سایر تعبیر، ارجحیت دارد، چه اینکه ابتدا باید تعارض صورت بگیرد تا پس از سنجش و ارزیابی به تعادل و یا تراجیح، میان آنان داوری نمود. (محقق داماد، ۱۳۹۴، دفتر سوم: ۱۲۴)

این دیدگاه را می‌توان با مدد از روایات نیز تقویت نمود که در آن‌ها با این عبارت مواجه هستیم: «الخبران المتعارضان». (ابن ابی‌جهور، ۱۴۰۳: ۴/۱۳۳)



گفتنی است که بیشتر اصولیان اهل سنت، «تعادل» را در معنای «تعارض» استفاده می‌کنند. (فخررازی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۳۷۹) حنفاوی می‌نویسد:

در کاربرد واژه‌های «تعارض»، «تعادل» و «معارضه» این بحث مطرح است که آیا این سه واژه به یک معنا هستند یا خیر. به بیان دیگر آیا این واژه‌ها مترادف یکدیگر به شمار می‌روند یا اینکه تفاوتی میان آنها وجود دارد؟

دو دیدگاه اینجا مطرح شده است؛ نظریه اول که دیدگاه اکثر علمای اصول است، این الفاظ را مترادف می‌داند و بر این باور است که این واژه‌ها با یکدیگر تفاوتی نداشته و مترادف هستند. نظریه دوم در این بحث، متعلق به بعضی از اصولیان حنبلی و شمار دیگری از اصولی‌هاست که ترادف را نسبت به این واژه‌ها قبول ندارند. (حنفاوی، ۱۴۰۸: ۳۰)

به نظر می‌رسد که نظر مشهور، قابل قبول نیست، زیرا تعارض اعم از تعادل است و نسبت بین آن‌ها عام و خاص مطلق است، محل اجتماع، فرض تساوی دو دلیل از جمیع جهات است و مورد افتراق آن‌ها در صورتی است که یکی از دو دلیل متعارض بر دیگری امتیاز و مزیت ترجیح داشته باشد.

۲. شرایط تعارض

در فرایند حل مسئله تعارض ادله، این نکته نیز حائز اهمیت است که هر دوگانه‌ای به عنوان تعارض مورد قبول نیست و باید حائز فاکتورهایی باشد که علمای اصول بر آن تأکید دارند. اصولیان برای تحقق «تعارض» یا آنچه را که «تعارض ادله» می‌نامند، شرایطی دارند که در کتب اصولی بیان شده است. مرحوم مظفر در کتاب اصول خود این شرایط را نام برده است.

بر این اساس:

۱. تعارض زمانی شکل می‌گیرد که یکی از طرفین دلیل قطعی و یقینی نباشد، چه اینکه قطعی بودن یکی از طرفین، دلیل کذب طرف مقابل است و این‌گونه نیست که دو دلیل قطعی ناسازگار و نافی یکدیگر باشند.



۲. شرط دیگر شکل‌گیری تعارض این است که ظن فعلی معتبر به حجیت متعارضان وجود نداشته باشد؛ یعنی دلیل ظنی معتبر دیگری بر حجیت هر دو اقامه نشود، زیرا ظن فعلی معتبر مانند قطع به دو دلیل متنافی، محال است.

۳. سوم اینکه مدلول دو دلیل متعارض، ناسازگار باشند به شکلی صدق آن‌ها در آن واحد محال باشد.

۴. چهارمین شرطی که مرحوم مظفر به آن اشاره کرده است اینکه دلیل‌های متعارض شرایط حجیت را داشته باشند؛ به گونه‌ای که هر یک از آن‌ها در صورت نبود متعارض، حجت بوده و عمل طبق آن واجب باشد.

۵. دو دلیل متنافی، متزاحم نباشند و یکی از آن‌ها بر دیگری «حکومت» یا «ورود» نداشته باشد.

۶. موضوع متعارضان باید واحد باشد؛ از این رو، بیان اصل عملی و امارات به دلیل تفاوت موضوع، تعارض واقع نمی‌شود. (مظفر، ۱۴۱۵: ۲/ ۱۹۵-۱۹۲)

در همین راستا گفته شده است، بین اصل عملی و اماره نیز به دلیل حاکم بودن اماره بر اصل، تعارض وجود ندارد. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹: ۳۲۰)

شهید صدر بر این باور است که میان دو اصل عملی نیز به این دلیل که آن‌ها بیان‌کننده حکم ظاهری هستند، تعارض نیست، چه اینکه اگر تنافی وجود داشته باشد، حاصل اصول عملی است نه اینکه برآیند مدلول آن‌ها باشد. (صدر، ۱۴۰۵: ۲۱۷/۳)

مجموع آنچه تا اینجا گفته شد، به عنوان مباحث تمهیدی و پیش‌نیاز ورود به موضوع اصلی، یعنی «تعارض ادله» در دو صورتی که طرفین تعارض نقلی نباشند، به شمار می‌رود. «تعارض دلیل نقلی با دلیل عقلی» یک از صور این‌گونه است که در ادامه مورد مذاقه قرار می‌گیرد.



۳. تعارض دلیل نقلی و عقلی؛ انواع و راهکارهای برون‌رفت

زمانی که از تعارض یک دلیل نقلی با یک دلیل عقلی: حبت می‌کنیم منظور تعارض و تنافی میان مدلول دلیل عقلی با مدلول دلیل نقلی است.

امکان‌سنجی این شکل از تعارض، به این معنا که آیا در خارج از حوزه مباحث نظری چنین فرضی، شکل وجودی به خود خواهد گرفت، در نگاه اول و با توجه به اینکه یک طرف معادله، دلیل نقلی که شامل آیات قرآن نیز خواهد بود، می‌باشد، در بدو امر ناممکن به نظر می‌رسد، اما با مذاقه بیشتر و در نظر داشت گزاره‌های مختلف، نتایج دیگری به دست خواهد آمد.

مثال این مورد را در تعارض ظاهر آیه دهم سوره مبارکه فتح، «يُدُّ اللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ»؛ دست خداست بالای دست آنهاست» (فتح: ۱۰) و حکم قطعی عقل که وجود عضو را برای خداوند نمی‌پذیرد، می‌توان مشاهده کرد. در اینجا باید از ظاهر دلیل نقلی دست برداشت و گفت منظور از دست خدا «قدرت» اوست، زیرا خداوند جسم نیست تا دست داشته باشد.

این شکل از تعارض (دلیل نقلی با دلیل عقلی) دارای صور مختلف است که در ادامه به آن اشاره می‌شود:

۳.۱. برابری تعارض آیات و روایات با دلیل عقلی

تنافی میان مدلول آیات و روایات با دلیل عقلی از اقسام تعارض ادله و به معنای تنافی مدلول دو دلیل نقلی و عقلی است، مانند مثالی که در مورد آیه دهم سوره مبارکه فتح گفته شد.

برایند چنین تعارضی در صورتی که هر دو طرف ظنی، باشد با مراجعه به قواعد باب تعارض، تجزیه و تحلیل و فرجام‌یابی می‌شود.

خاتمه این فرجام‌یابی را می‌توان این گونه تعریف کرد که اگر دلیل نقلی معتبر باشد، در فرض تعارض با دلیل عقلی غیر ضروری دلیل نقلی مقدم است و اگر دلیل عقلی از ضروریات و قطعیات باشد، دلیل عقلی بر نقلی مقدم است. پس در



تعارض دلیل نقلی و عقلی باید نوع متعارضان بررسی شود. بنابراین، در مثال یاد شده باید از ظاهر دلیل نقلی دست برداشت و گفت: منظور از دست خدا، قدرت اوست، زیرا خداوند جسم نیست تا دست داشته باشد.

نکته‌ای که در این میان نباید از نظر دور بماند اینکه تعارض دلیل لفظی قطعی با دلیل عقلی قطعی ممکن نیست، زیرا قول معصوم علیه السلام هیچ‌گاه مخالف حکم قطعی عقلی نخواهد بود. (انصاری، ۱۴۱۱: ۱۵/۱؛ صدر، ۱۴۰۵: ۱۴۸/۱)

۳.۲. برآیند تعارض قیاس با آیه یا سنت متواتر

تعارض «قیاس» به عنوان دلیل عقلی با آیه یا سنت متواتر، یکی دیگر از مصادیق تعارض ادله نقلی یا ادله عقلی است. این صورت اما نیاز به توضیحاتی بیشتر از مورد قبل دارد، به این شرح که «قیاس» یکی از ادله استنباط احکام شرعی نزد اهل سنت است و فقهای شیعه فقط برخی از اقسام آن را پذیرفته‌اند.^۱

برای روشن شدن بیشتر بحث، مرور مفهوم «قیاس»، خالی از لطف نیست؛ در اصطلاح اصولیان قیاس عبارت است از: «سرایت دادن حکم یک موضوع به موضوع دیگر به واسطه اشتراک در علت حکم». به بیان دیگر هرگاه دو موضوع که حکم یکی از آن دو (اصل) بیان شده و معلوم است و حکم دیگری (فرع) بیان نشده، از جهت علت و ملاک حکم با هم شبیه و مشترک باشند، اثبات حکم معلوم برای موضوع دیگر را قیاس می‌گویند. (زحیلی، ۱۹۸۶؛ ابن‌زین‌الدین، بی‌تا: ۲۲۶)

اما در مورد معنای تعارض قیاس با آیه یا سنت متواتر، به این معناست که حکم مستفاد از قرآن یا سنت با حکم مستنبط از قیاس، با یکدیگر ناسازگار بوده و نافی یکدیگر به شمار می‌روند.

۱. فقهای شیعه به پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام) قیاس ظنی را معتبر نمی‌دانند و از اقسام قیاس، قیاس قطعی، یعنی منصوص العلة و قیاس اولویت را معتبر می‌دانند. (مظفر، ۱۴۱۵: ۲/۱۷۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۳۴: ۲/۵۱۹؛ دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۱۹۸)



از نگاه علمای اصول اهل سنت، تعارض قیاس با کتاب یا سنت به دو شکل قابل تصور است:

۱. صورتی که قیاس قطعی است؛ در این صورت تقدیم قیاس قطعی بر عموم کتاب و سنت و تخصیص آن دو به وسیله قیاس، مورد اجماع و اتفاق علمای اهل سنت است. (حنفاوی، ۱۴۰۸: ۱۹۲)^۱

۲. صورتی که قیاس ظنی است؛ در این صورت، در مورد تقدیم و عدم تقدیم قیاس، هفت دیدگاه در میان فقهای اهل سنت وجود دارد:

یکم) طبق این دیدگاه که مختار ائمه چهارگانه مذاهب اهل سنت و جمعی از معتزله همانند «ابوالحسن بصری» است، تخصیص (تقدم قیاس ظنی بر) عموم کتاب و سنت جایز است. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۹۲/۲)^۲

دوم) زحیلی به نقل از امام فخر رازی و ابی علی جبائی معتزلی می‌گوید: «تخصیص عام [قرآنی و سنت] به وسیله قیاس جایز نیست:

وهو المختار للإمام الرازی، وأبی علی الجبائی من المعتزله: لا يجوز تخصيص العام بالقياس». (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۹۳/۲)

سوم) غزالی معتقد است که عام [قرآنی و روایت] و قیاس در ماده اجتماع تعارض می‌کنند، بنابراین، به هر کدام از آن‌ها که مرجح دارد، عمل می‌کنیم و اگر هیچ کدام بر دیگری امتیاز و ترجیحی نداشته باشد، وظیفه توقف است و به هیچ یک عمل نمی‌کنیم:

وهو للإمام الغزالی - رحمه الله تعالى - فقد ذهب إلى القول بأن العام والقياس متعارضان في المفرد الذي دل عليه القياس. وعليه فإن ترجح أحدهما على الآخر

۱. اتفق العلماء على ان القياس القطعي يخصص به العام من الكتاب و السنة المتواتره و محل الخلاف بينهم منحصر فيما اذا كان القياس ظنياً.

۲. ذهب الأئمة الأربعة و جماعة من المعتزله منهم ابوالحسن البصرى الى القول بجواز تخصيص العام من الكتاب و السنة المتواترة بالقياس.



عمل بالراجح منهما، و إن تساویا لم يعمل بواحد منهما فيه، بل يتوقف عن العمل بواحد منهما حتى يوجد المرجح. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۹۵/۲)

چهارم) جوینی در صورت عدم مرجح قائل به توقف است؛ در حقیقت این قول جوینی برگشت به قول پیشین می‌کند:

و هو لإمام الحرمين الجوينی، فقد اختار هذا الإمام الوقف و عدم الجزم بشئ حتى يوجد المرجح فيعمل به. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۹۶/۲)

پنجم) علمای حنفی بر این باورند که اگر عام قبل از ورود قیاس توسط منحصی تخصیص خورده باشد، تخصیص عام با قیاس، جائز است، در غیر این صورت، تخصیص عام با قیاس جایز نیست. (همان)^۱

ششم) امام کرخی حنفی معتقد است اگر عام توسط منحص متصل یا منفصل، تخصیص نخورده باشد، تخصیص عام به وسیله قیاس جایز نیست، ولی اگر تنها به وسیله منحص منفصل تخصیص خورده باشد، در این صورت تخصیص عام [قرآنی و روایت] جایز است. (همان: ۱۹۷)^۲

هفتم) ابن سریج شافعی می‌گوید: اگر قیاس جلی است، تخصیص عام [قرآنی و روایت] با آن جایز است و اگر قیاس، قیاس خفی باشد، تخصیص با قیاس جایز نیست. (همان: ۱۹۹)^۳

نظریه مختار در اینجا (ارزیابی آرای اهل سنت) این است که از آنجا که قیاس بنا بر مذهب ما حجیت ندارد، پس طبعاً با ظاهر آیات و روایات، نمی‌تواند تعارض کند، زیرا تعارض فرع بر حجیت است و اگر قیاس از نوع منصوص العله باشد، در

۱. و هو للساده الحنفیه، فقد ذهبوا إلى القول بأنه يجوز تخصيص العام بالقياس إن خصص العام بمخصص قبل ورود القياس، فإن لم يخصص العام قبل ذلك لا يجوز تخصيصه بالقياس. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۹۶/۲)

۲. و هو للإمام الكرخي من أئمة الحنفية، فقد ذهب هذا الإمام إلى أن العام إن خصص بمتصل أو لم يخصص أصلاً لم يجوز تخصيصه بالقياس، و إن خصص بمنفصل جاز تخصيصه به. (همان: ۱۹۷)

۳. و هو لابن سريج من علماء السادة الشافعية، فقد ذهب إلى القول بأنه يجوز تخصيص العام بالقياس إن كان القياس جلياً، و إن كان خفياً لم يجوز تخصيص العام به. (همان: ۱۹۹)



حقیقت مرجع آن به تعارض نقل با نقل است که حکم آن در تعارض دلیل نقلی با نقلی بیان گردید.

۳.۳. برآیند تعارض قیاس با خبر واحد

چنان که درباره مفهوم تعارض در موارد قبلی گفته شد، در این مورد نیز سخن بر سر تنافی مدلول طرفین است؛ به این معنا که تعارض قیاس با خبر واحد یعنی تنافی میان مدلول قیاس و خبر واحد است.

اصولیان اهل سنت، اجماع دارند که در تعارض قیاس و خبر واحد اگر جمع میان آنها ممکن نباشد دلیل ظنی ارجح، مقدم است. ولی در اینکه کدام یک از این دو ارجح می‌باشد، اختلاف دارند؛ بیشتر آن‌ها همانند ابوحنیفه، شافعی و احمد، خبر واحد، و برخی دیگر همچون مالک و ابو الحسن معتزلی، قیاس را مقدم دانسته‌اند. (غزالی، ۱۳۹۰: ۱۷۷/۲؛ عزیزبرنجی، بی‌تا: ۲/۲۸۷)

۳.۴. برآیند تعارض عرف با آیه یا سنت

واژه «عرف» در لغت به معنای «احسان»، «رفق»، «خوبی» و «مدارا» آمده است. (فیومی، ۱۴۱۴، ذیل واژه)

برخی صاحب نظران اهل سنت در تعریف عرف گفته‌اند: عرف، آن چیزی است که به شهادت عقول، جان انسان‌ها بر آن استقرار یافته و طبع انسان‌ها آن را پذیرفته است. همچنین گفته‌اند: عرف و عادت امری است که در اثر تکرار فراوان، در نفوس انسان‌ها جای می‌گیرد و در نزد صاحبان طبع سلیم مورد قبول است. (حکیم، ۱۴۳۲: ۴۱۹)

با تبیین معنای لغوی و اصطلاحی این واژه، حال باید این مطلب روشن شود که آیا «عرف» صلاحیت این را که برای استنباط حکم شرعی به کار رود، دارد یا خیر؟ به عقیده شیعه ادله‌ای که فقیه را در کشف احکام واقعی شرعی راهنمایی می‌کند عبارت‌اند از: قرآن، سنت، اجماع و عقل. با توجه به این نکته، پرسشی که درباره



عرف مطرح می‌شود آن است که: آیا می‌توان عرف را در شمار دیگر ادله کشف احکام قرار دارد یا خیر؟

در پاسخ به این پرسش، توجه به این نکته اساسی لازم است که در بحث حجیت ادله، «اصل بر عدم حجیت است»، یعنی تا زمانی که با ادله متقن و قطعی، اعتبار یک دلیل به اثبات نرسد، نمی‌توان آن را حجت و دلیل معتبر شرعی شمرد. با بررسی ادله هیچ دلیل قطعی بر حجیت و اعتبار عرف به عنوان دلیل شرعی، یافت نمی‌شود و ادله‌ای که بعضی صاحب نظران بدان استناد کرده‌اند، از اثبات حجیت عرف، قاصر و عاجزند.

بنابراین، به عقیده عالمان شیعی، عرف تنها در صورتی می‌تواند کاشف از حکم شرعی باشد که مورد امضا و تأیید شارع قرار گیرد.

در مقابل، بنا بر نظر برخی علمای اهل سنت، به ویژه عالمان حنفی و مالکی، عرف می‌تواند به عنوان یکی از ادله استنباط احکام شرعی به شمار آید که به وسیله آن احکام شرعی بسیاری به دست می‌آید. بر این اساس، دکتر وهبه الزحیلی در کتاب اصول الفقه الاسلامی می‌نویسد:

فقها بر این نظر، هم‌رأی هستند که «عرف»، دلیل یا منبعی از منابع تشریح اسلام است. فقیهان حنفی و مالکی عمل به عرف را بیشتر از دیگران توسعه بخشیدند و در بسیاری از احکام عملیه به عرف به عنوان مستند و دلیل اعتماد نمودند... و در بیان احکام مختلف فقهی در امور عبادات و معاملات و احوال شخصیه و تعزیرات جزئی از عرف استفاده نمودند. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۱۰/۲)^۱

برخی صاحب نظران اهل سنت بر این عقیده‌اند که در صورت عدم نص، عرف به منزله اجماع است. (ابن همام حنفی، بی‌تا، ج: ۶: ۱۵۷)^۲

۱. اتفق الفقهاء علی ان العرف دلیل او مصدر من مصادر التشريع الاسلامی، و توسع الحنفیه و المالکیه فی العمل به اکثر من غیرهم و اعتمده مستنداً فی کثیر من الاحکام العملیه... و فی بیان احکام الفقه المختلفه فی دائره العبادات و المعاملات و الأحوال الشخصیه و التعزیرات الجزائیه... .

۲. ان العرف بمنزله الاجماع شرعاً عند عدم النص.



نکته قابل ذکر این است که شرط اعتبار عرف آن است که مخالفت با نص شرعی یا اصل قطعی شرعی نباشد: «الا یکون العرف مخالفاً للنص شرعی او اصل قطعی فی الشریعه». (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۲۲/۲)

تعارض عرف با آیه یا سنت نیز به معنای تنافی میان مدلول عرف با مدلول آیه و سنت است.

در تعارض عرف و آیه و سنت، اصولیان اهل سنت نص (آیه و روایت) را مقدم می‌دارند:

انه لا يجوز ان يصادم العرف نصاً شرعياً في القرآن او السنّه... كان العرف فاسداً، لان نص الشرع مقدم على العرف. (زحیلی، ۱۹۸۶: ۱۲۲/۲)

تعارض عرف با نص شرعی قرآن یا سنت جایز نیست... در این صورت عرف فاسد خواهد بود، زیرا نص شرعی مقدم بر عرف است.

نتیجه:

استنباط حکم شرعی از ادله اربعه نزد شیعه سازوکار مشخصی دارد که گاه مسیر آن با چالش «تعارض ادله» برای مجتهد، سخت می‌نماید. بحث «تعارض ادله» به عنوان یک بحث مهم در میان مباحث اصولی است که براینکه آن، فرایند چالشی استنباط حکم را به فرجام می‌رساند. با این همه، جانمایی آن در میان کتب اصولی به ویژه مواردی که آن را به عنوان بحثی فرعی دنبال کرده‌اند، مورد انتقاد است. البته تعارض ادله، زمانی پذیرفته است که شروط برشمرده توسط اصولیون را دارا باشد. با اینکه بحث از تعارض دو دلیل نقلی، به عنوان شاخص این سرفصل می‌باشد، «تعارض ادله» صور دیگری نیز دارد؛ تعارض دلیل یک دلیل نقلی با دلیل عقلی از مواردی است که در پژوهش‌های این حوزه کمتر به آن پرداخته شده است.

تعارض دلیل عقلی و نقلی، به معنای تعارض و تنافی میان مدلول دلیل عقلی و نقلی است و دارای مصادیق مختلفی است.



نظریه مختار این است که اگر دلیل نقلی معتبر باشد، در فرض تعارض با دلیل عقلی غیر ضروری دلیل نقلی مقدم است و اگر دلیل عقلی از ضروریات و قطعیات باشد، دلیل عقلی بر نقلی مقدم است.

اهل سنت که به قیاس باور دارند، نظراتی در تعارض دلیل نقلی با قیاس دارند، اما از آنجا که «قیاس» نزد شیعه، حجیت ندارد، لذا نمی‌تواند در تعارض با آیات و روایات قرار بگیرد. در تعارض عرف با آیه و سنت که اندیشمندان اهل سنت آن را جزو همین گونه از تعارض برمی‌شمرند، نص مقدم بر عرف است.

منابع و ماخذ:

- ابن ابی جمهور، محمد بن زین‌الدین (۱۴۰۳)، عوالی اللآلی العزیزیه فی الاحادیث‌الدینیّه، قم: سید الشهدا علیه السلام.
- ابن همام حنفی، محمد (بی‌تا)، فتح‌القدیر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۱)، فرائد الاصول (رسائل)، قم: جامعه مدرسین.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۹)، فرهنگ‌نامه اصول فقه، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۸)، الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربیه)، بیروت: دارالفکر.
- حنفاوی، محمد ابراهیم (۱۴۰۸)، التعارض و الترجیح عند الاصولیین و اثرهما فی الفقه الاسلامی، مصر: دارالوفاء.
- خراسانی، محمد کاظم (آخوند خراسانی) (۱۴۱۲)، کفایة الاصول، قم: جامعه مدرسین.
- الخوری الشرتونی، سعید (بی‌تا)، اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- الزحیلی، وهبه (۱۹۸۶)، اصول الفقه الاسلامی، دمشق: دارالفکر.
- شوکانی، محمد بن علی (۱۴۲۴)، إرشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الأصول، بیروت: دارالکتب العربی،



- صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۵)، دروس فی علم الاصول، بیروت: دارالکتب العربی،
- عزیز برزنجی، عبدالله عبداللطیف (بی تا)، التعارض و الترجیح بین الأدلّه الشرعیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۸ / ۱۹۹۷)، المحصول فی علم اصول الفقه، ج ۵، بیروت: طه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، کتاب العین، ج ۲، قم: نشر هجرت.
- کنوی، محمد بن محمد (۲۰۰۲)، فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت، بیروت: دارالکتب العربی.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۹۴)، مباحثی از اصول فقه، ج ۱۸، قم: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۱۵)، اصول فقه، قم: دارالفکر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۳۴)، انوار الاصول، ج ۴، قم: دارالنشر الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- ابن زین الدین (شهید ثانی)، حسن (بی تا)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، قم: موسسه دار الهجرة.
- حکیم، محمد تقی (۱۴۳۲)، الاصول العامه للفقہ المقارن، ج ۳، قم: الناشر مرکز الطباعه و النشر للمجمع العالمیه لأهل البيت علیهم السلام.